

سید محمد جواد مہری

ننگرک اسلام
پہلا

۱۵

شیخ بہائی

اصفہان داشته و از وطن خود - بہ علت فشارهای زیادی کماز سوی دشمنان آل محمد بر آنها وارد می شد - برای ہمیشہ چشم پوشیدہ بود .

شیخ بہائی مقدمات علوم اسلامی را نزد پدر آموخت ، سپس از محضر بزرگان و علمای دوران خود ، در علوم گوناگون استفادہ های شایان و بہرہ های زیادی برد ، و در مدتی کونہ ، با استعداد و ہوش سرشار خود ، توانست بہ مقام " شیخ الاسلامی ، یعنی رہبری ملت مسلمان درآید و در زمینہ علم و عمل سرآمد دیگران گردد .

شیخ بہائی و شاہ صفوی

برخی از سادہ اندیشان و با آنان کہ در بیوگرافی و شرح حال بزرگان دین کمتر دقت و بررسی کردہ اند ، بی توجہ بہ اوضاع زمان ، برآنان خردہ می گیرند کہ چرا آنان با شاہان ستمگر سازش کردہ و خود ولایت مردم را بہ عہدہ نمی گرفتند ؟ !
با کمی دقت در تاریخ آن زمان ، در می یابیم کہ سہ انگیزہ و علت ، علمای دوراندیش ما را - در آن دوران - واداشت کہ در برخورد با سلاطین جور ، روشی محتاطانہ و شاہد سازشکارانہ اتخاذ کنند :

ہمانگونہ کہ درگذشتہ یادآور شدیم " جبل عامل " کہ اکنون در چنگال صہیونیستہا گرفتار است - از دیر زمانی مرکز علم و دانش بودہ است و از آنجا فقہائی بنام برخاستند و اسلام را رونق و بہا بخشیدہ اند و فقہ اہل بیت و یاد خاندان عشرت و عصمت را زندہ کردہ و تشیع را بارور ساختہ و مسلمانان را رہبری نمودہ اند . و از اینکہ ایران ، مرکز و مجمع بزرگ شیعیان و پیروان اہل بیت بود ، از این رو بیشتر آن بزرگان برای برہنای از زمان با برای ہمیشہ بہ ایران ہجرت کردہ ، رحل اقامت را در کشور باران امیرالمؤمنین (ع) می افکندند ، کہ از آن جملہ می توان " محقق کرکی " را نام برد کہ در دوران حکومت غاصبانہ مظہماسب صفوی ، اصفہان را برگزید و چون اہالی اصفہان از او استقبال شکوہندی کردند ، بلافاصلہ ولایت فقیہ را بہرملہ اجرا گذاشت . یکی دیگر از پاسداران بزرگ اسلام کہ از جبل عامل بہ اصفہان آمد ، شیخ بہا الدین ، محمد بن حسین عاملی - معروف بہ " شیخ بہائی " - بود کہ در روز ہفدہم محرم الحرام سال ۹۵۳ ہجری قمری در " بعلبک " چشم بدنیا گشود ، و در او ان کودکی ، پدر وی ، او را با خود بہ اصفہان آورد . گویا پدر ، قصد ہجرت بہ

۱- اوضاع آن زمان با زمان ما بسیار متفاوت و مختلف بود. در هر کشوری - بجز ایران - نام اهل بیت (ع) به سختی برده می شد منافقان و اختلاف اندازان ، بقدری در کشورهای اسلامی نفوذ کرده بودند که علمای ما - خصوصا در شهرهای شام که لبنان و سوریه و فلسطین را دربرداشت - جرأت اظهار تشیع را نداشتند ، و برای اینکه موجب اختلاف بیشتر در بین مسلمانان نگردد ، ناچار تقیه کرده و در مجالس عمومی با ظاهر نمی شدند و یا اگر ظاهر میشدند سخنی از فقہ آل محمد به میان نمی آمد . کم کم این اختلافات قوت گرفت تا جایی که فرزنانگانی بلند پایه چون شهید اول و شهید ثانی را به تهمت رافضی بودن ! به شهادت رساندند . (لازم به یادآوری است که علمای بیدار و هشیار از دو طرف بودند که از این اختلافات جاهلانه متنفر بوده و مردم را دعوت به وحدت می کردند ولی آنان هم کمتر توان سخن گفتن با جاهلان - که عامه مردم را تشکیل می دادند - و مغرضان را داشتند .

بنابراین ، همین انگیزه سبب می شد که برخی از علمای ما به ایران هجرت کرده و دور از این هیاهوها ، زندگی خود را با شیعیان اهل بیت بگذرانند . و این عامل روانی آنان را و می داشت که در ایران - با سلاطین - کمتر درگیری رود و رو داشته باشند .

۲- انگیزه مهم دیگری که سبب سکوت عالمان در برابر سلاطین ظلم و جور بود - و به نظر می آید ، که این مهمترین عامل و انگیزه باشد - قصد جمع آوری میراث امامان و آشناسازی مردم به فقه تشیع بود .

در آن زمانی که نام تشیع با مشقت برده می شد ، و بسیاری از کتابهای شیعیان را در دجله و فرات می انداختند و عالم شیمی کتاب خود را در پنهانی می نگاهت و به فردی مطمئن و مورد اعتماد می سپرد - که بیشتر این کتابها در اثر وفات آن شخص بابه غارت رفتن منزلش از بین می رفت - در چنین موقعیت حساسی لازم بود که این کتابها و آثار نفیس جمع آوری و از تلف شدن نگهداری شود و چون این آثار گرانبها در گوشه و کنار کشورهای مختلف ، با مشقت بسیار حفظ می شد ، و نیاز بود به امکانات بسیاری از مسائل مادی گرفته تا داشتن مرکزی قوی و محکم و از هر نظر مورد امنیت و اطمینان ، و ماموریت دادن به افراد بی شمار برای مسافرت به نقاط دور دست و گردآوری احادیث و اخبار ، و گذاشتن متخصصینی برای تصنیف و تالیف و تصحیح ، و تشکیل مدارسی برای سپردن امانت الهی به اشخاص لایق و با استعداد و در خور فهم ، و تصفیّه

احادیث و روایات از بدعتها و دروغها و اضافاتی که مغرضان و فرصت طلبان و از خدا بی خبران - برای بدجلوه دادن اسلام یا برای رسیدن به آمال و آرزوهای پست دنیوی یا برای چاپلوسی و تعلق در برابر ستمگران و گردنکشان تاریخ - در آنها ایجاد کرده بودند ، و همچنین برای اینکه مردم را به فقہ آل محمد - که ادعای پیروی از آنان را داشته و در عمل بسیار دور بودند - آشنا سازند ، نیاز فوق العاده ای به مرکزی داشتند که این امکانات را برای آنان فراهم سازد . از این رو ناچار - در ظاهر - با شاهان صفوی محتاطانه عمل کرده و گاهی سازش نمودند ، تا اینکه از این راه ، احادیث اهل بیت را حفظ و منتشر کرده و مذهب را رونق و بها بخشند .

۳- سومین انگیزهای که مانع از اعلان و اعلام ولایت فقیه و مبارزه با شاه ستمگر می شد ، کمبود رشد فکری و عدم آگاهی مردم بود که گاهی به درجه صفر می رسید ، و دلیل آن - همانگونه که گفته شد - دور بودن مردم از سرچشمه اصیل نبوت و ولایت به اضافه تبلیغات دروغینی که از سالیان دراز در فکر آنان پرورانده بودند که دیانت از سیاست جداست ! و همچنین ظاهر سازیها و فریبکاریهای شاهان صفوی - که در بعد سالوس بازی و خدعهگری هستی در سالهای قبل و بعد نداشتند - همانند از اصفهان به مشهد پیاده رفتن ! ! و یا اشعار و مرتبههایی در مصیبت ابا عبد الله (ع) سرودن ! ! و . . . مردم را فریفته و بآنها چنین وا نمود می کردند که برآستی سایه خدا بر زمین آید ! ! لذا می بایست علمای ما - قبل از هر چیز - مردم را به مذهب خود آشنا سازند و سطح آگاهی و معلومات مذهبی آنان را بالا ببرند ، و اگر هم نتوانستند تا حدی ولایت فقیه را عملا به مرحله اجرا گذارند همانگونه که محقق کرکی (ره) نمود ، گرچه همین سبب خشم شاه شد و عوامل پلید او ، آن بزرگوار را با دادن زهر به شهادت رساندند .

و انگیزی دیگر ممکن است کسی همچون شیخ بهائی که آن همه دانش و بینش داشت و چندین بار کتابهای حدیث - مانند کافی و تهذیب - را برای شاگردانش تدریس کرده بود ، نداند که سازش کردن با شاه ستمگر ، خیانت است ؟ ! و مگر ممکن است کسی که زندگی خود را با حالت زهد و پارسائی بیش از حد می گذراند و به کمترین نعمتهای مادی الهی اکتفا می نمود و به تمام منصبهایی که به او واگذار شد - بجز منصب الهی شیخ الاسلام بودن - پشت پازده بود ، با ناهی که در حقیقت غاصب بود ، بسازد و او را تائید کند ؟ ! ولی چه کند که برای حفظ اصل اسلام - در آن زمان چاره ای جز این نداشت و بدون تردید اگر جایی او را ستایش کرده ، از روی تقیه بوده است ، و گر نه چه معنی دارد که شیخ بهائی - مخفیانه و تنها با دوستان با اخلاص - از دست شاهان و زندگی با آنان بنالد و درد دل کند ؟

در کتاب اعیان الشیعه ، جلد ۴۴ ، صفحه ۲۳۱ می نویسد که شیخ بهائی فرمود : " اگر پدرم مرا از بلاد عرب (وطن اصلی وی)

بهرین نیاورده و خود با شاهان و ملوک اختلاط نکرده بود ، پس
 من با تقواترین مردم و پارساترین و عابدترین آنان بودم ، ولی
 خدایش رحمت کند ، مرا از آن بلاد آورد و در اینجا اقامت گزید و
 من - ناچار - با اهل دنیا (یعنی شاه و دار و دستاش) معاشرت
 کرده ، خوی پست آنان را کسب کردم و از این معاشرت با اهل
 دنیا ، چیزی جز سرو صدا و نزاع و کشمکش نصیبم نشد . " (۱)

آیا جملهای از این روان تر و روشن تر می توان یافت که این
 چنین از زندگی با شاهان ناله کند و متاثر و نگران باشد ؟ ولی چون
 وظیفه شرعی خود می دانست ، با قلبی پراز درد و آکنده از تالم و
 نافر ، زندگی تلخ را در راه خدمت به خدا و دین خدا گذارند .
 و همانگونه که در روایت آمده است که : " الدنيا سجن المؤمن و
 جنة الكافر " . این دنیای بی ارزش برای و جز زندان چیز دیگری نبود .
 " ابوالمعالی طالوی " که یکی از مورخین است می نویسد :
 " شیخ بهائی هنگامی که به اصفهان آمد ، شاه عباس از او خواست
 که ریاست علما را به عهده گیرد ، و او پذیرفت و منزلتش بالا رفت
 و قدرش عظیم شد ، ولی او بر مذهب شاه نبود . "
 آیا مردم با چنان روحیه ، و شاهان با آن سالیوس بازی و فریب
 و اهل بیت با آن همه غربت ، و تشیع آنچنان گمنام ، و مذهب در
 آن حالت ابهام ، امکان اجرای ولایت فقیه - آنگونه که سالان
 بحمدالله مشاهده می کنیم - در آن زمان بود ؟ اینجا است کسه
 می بینیم امام ما ، خمینی بزرگ - روحی فدایم - سالیها قبل میفرمایند :
 " اعظم مصیبت ها این مصیبت است که نگذاشتند مردم
 " بفهمند اسلام یعنی چه ؟ اسلام حالا هم به حال
 " ابهام دارد زندگی می کند ، الان هم مردم نمیدانند
 " که معنی اسلام چیست ؟ حکومت اسلامی چیست ؟
 " اسلام چه می خواسته است ؟ چه برنامه ای اسلام
 " داشته است " . (۲)

آری ! امام ما نیز زحمت ها کشید و رنجها تحمل کرد و خون
 دلها خورد تا اینکه توانست ولایت فقیه را - که در قرون گذشته
 نیازی به استدلال نداشت - با دلیل و برهان اثبات کند و مشکلاتش
 را بگشاید و مردم را به حکومت اسلامی آشنا سازد تا اینکه ولایت
 فقیه در گوشت و پوست و خون مردم جریان پیدا کند و سپس با
 نفعهای روح الهی در مردم بدمد و حکومت طاغوت را سرنگون و
 حکومت الله را جایگزین آن سازد . همت و زحمت و مشقتی که امام
 خمینی - با آن همه مشکلات و مصیبت های طاقت فرسا - در این راه
 کشید و استقامتی که این امام عزیز برای به ثمر رساندن انقلاب الهی
 از خود نشان داد ، به راستی در تاریخ کمتر دیده شده است و همین
 هم دلیل پیروزی او و یاران با وفایش بود ،

" اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ
 " فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ
 " إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا "

ستایش دانشمندان از شیخ بهائی

شیخ بهائی ، بزرگمردی که پرچم هدایت را بدست گرفت و
 همچنان نوری ، ظلمت شبهای تیره گمراهی را در هم شکافت ، و
 چون آفتابی تابان ، فروغ دانشش از خاوران تا باختران گیتی را
 روشن ساخت که هم نسل دهبروز و هم نسل امروز و هم نسلهای
 آینده از فیض وجود پربرکتش بهره های شایان برده و می برند . او
 در همان حال که رهبری و پیشوایی مسلمانان را به عهده داشت ،
 پر بهای ترین و برابرتترین کتابهای علمی و مذهبی را در رشته های
 گوناگون تالیف و تصنیف کرد کمی توان او را به حق یکی از ستون
 های محکم و نیرومند فرهنگ اسلامی دانست .

مرحوم حر عاملی - صاحب وسائل الشیعه - در "امل الآمل"
 گوید : " بلند پایگی و عظمت مقام و احاطه او به فقه و دانش و
 فضیلت و تحقیق و موشکافی ، و تالیفهای ارزنده و زیبایی عبارت و
 جامع تمام خوبیهها بودن ایشان ، روشنتر از این است که یاد شود
 فغانش افزونتر از آن که شمارش گردد . او مردی کاردان ، زبردست ،
 دریا آسا ، جامع و کامل بود ، در شعر و ادبیات ، یگانه زمان خود و
 همچنین در فقه ، حدیث ، معانی ، بیان و ریاضی همتائی نداشت . "
 سید مصطفی تفرشی در نقد الرجال گوید : " بلند پایه ،
 والامرتبه ، عظیم الشان و دارای حافظه سرشار . کسی را همانند او
 در فراوانی دانش و فزونی فضیلت و شکوه و جلال ندیدم . او
 احاطه داشت بر تمام فنون اسلام مثل کسی که تخصصش در یک
 فن باشد (یعنی او در تمام علوم اسلامی تخصص فوق العاده داشت)
 ایشان دارای کتابهای بسیار ارزشمندی است . "

سید علی خان در " سلافه العصر " گوید : " او است
 علامه بشر و مجدد دین و مذهب بر راس قرن نازدهم . پیشوایی و
 ریاست مذهب و ملت به او رسید و بوسیله وی قاطع ترین استدلال -
 ها و برهانها اقامه شد . تمام فنون دانش را فرا گرفت و اجماع و
 اتحاد علما بر او منعقد شد و خود به تنهایی فضیلت های گوناگون
 را دارا بود . "

۱ - حالت اینجا است که پدر شیخ بهائی نیز سزاوردی از
 معاشرت با شاهان ، به تنگ آمده ، از این دیار به سوی بحرین
 هجرت نمود و در آنجا بود تا وفات کرد .
 ۲ - از سخنان امام خمینی در نجف اشرف ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۹۱ هـ